

## برداشت من از افغانستان ما

-اول-

### عدم استحکام قدرت مرکزی از جوشش درونی

در بررسی تاریخ جوامع فقیر به این واقعیت آشنا می‌شویم که در گذشته مردم این جوامع دور از هم و جدا افتاده از یکدیگر بودند. در افغانستان حتی در برخی مناطق نیز اقشار گوناگون بصورت مستقل و بی خبر از هم به زندگی ادامه می دادند. پادشاه از فقیر خبر نداشت و فقیر نمی توانست نوع معیشت شاه را تصور کند. هر یک ارزش های خود را داشتند. حتی اگر بظاهر پیرو یک آئین و مذهب بودند اما نگاهشان و وجه تقریبشان به همان مذهب مشترک نیز دو گانه بود.

افغانستان از جمله کشورهای است که تاکنون قدرت مرکزی از جوش درونی بوجود نیامده است. حتی احمد شاه دورانی که از همیاران رهبران نظامی نادر قلی ملقب به تهماسب قلی خان از قبیله افشار خراسان، پادشاه ایران بود و بعداً در قندهار رهبران قبائل به سران توسط خوشه گندم تاج گذاری نمودند و پایه نظام قبیلوی گذاشته شد، ولی طولی نکشید که این نظام بخاطر کشمکش فرزندان و قبائل سقوط کرد. اگرچه بعد ها انگلیسها عبدالرحمن خان امیر مستبده را مامور سرکوب مردم دهات نمودند و او به قتل های فجیع مردم هزاره افغانستان اقدام نمود، ولی باز هم با ختم امارت او کشمکش قبائل ادامه داشت و قدرت مرکزی استحکام نیافت. بعد از قتل پادشاه عیاش زن باره امیر حبیب الله فرزند او، شاه امان الله در اوائل کوششی در جهت تحکیم یک نظام شبه مدرنیزم بخرج داد .

ولی این زمانی بود که انگلیسها یک جنبش فراملی بنیادگرای اسلامی سنی بنام اخوان المسلمین را در شهر اسماعیلیه مصر به رهبری حسن البنا بنیان نهاده بودند. سپس این نهاد فعالیت خود را به دیگر کشورهای عربی و اسلامی گسترش داد. این نهضت به تأثیر از اندیشه، سید جمال الدین افغانی و محمد عبده جهت رسیدن به اهداف در زمینه های مختلف فرهنگی، نظامی و سیاسی به مبارزه پرداخت. گروه های بنیادگرایان مذهبی پیروان این نهاد در ترکیه، مصر، ایران، هند و افغانستان فعال شدند.

خود خواهی های شاه امان الله وحلقه خاندانی او وروش مستبده شاهی باعث کنارگیری جوانان ریفوریست ازحلقه سلطنت امانی شد. سقوط نظام امانی درافغانستان به دسیسه سیاست استعماری انگلیس توسط بنیادگرایان مذهبی گروه های اخوان المسلمین صورت گرفت. - امروز پیروان اخوان المسلمین نیزازجمله گروه های تروریستی مانند القاعده، داعش، طالبان وحزب اسلامی افغانستان در برخی از کشور های اسلامی درعملیات ویرانگرای به دسیه اربابان جهانخوارفعالیت دارند . -

افغانستان بعد ازسقوط نظام امانی کمتر از یکسال درانارشی قدرت مرکزی سپری نمود. در این مدت حبیب الله نتوانست نظام سیاسی درافغانستان آرایش دهد. بعداً سردارنادرخان به حمایت انگلیسها به تخت سلطنت افغانستان نشست. اوپادشاه مستبدی بود واهل قبیله او نیم قرن درافغانستان فرمانروایی نمودند. حتی نظام نادرشاه و فرزند او که ازعتبارسیاسی انگلیس بهره مند بودند، پایه ی اجتماعی درساختار جامعه افغانستان نداشتند. اگرچه درساختار اجتماعی آنروزه افغانستان یک قشرمکتب دیده که در دوران سلطنت امانی آرمانگرایی حکومت قانون را می نمودند و طرفدار رفورم،حقوقی، اجتماعی و فرهنگی امانی بودند، ودرصحنه ی سیاسی افغانستان حضورداشتند، لاکن انگلیسها و نادرشاه نخواستند که حکومت را واپس به شاه امان الله وقشر جوان آرمانگرایی قانون خواه انتقال دهند، تا بدین وسیله امید میرفت که پایه یک نظام سیاسی و اجتماعی ریشه داری از خود افغانها درافغانستان گذاشته می شد، که متعاسفانه نشد .

در دوران سلطنت ظاهرشاه شبه دنیای نو درافغانستان آغازبه گسترش نمود. اما این گسترنده به مدد تکنولوژی ارتباطاتش و روابط بین المللی، که گروه ها و جوامع را به هم نزدیک و متصل میکند، درافغانستان صورت نگرفت. بلکه این اتصال بشکل بسیارضعیفی درافغانستان به صورت غلبهء اجتماعات قدرتمند بر اجتماعات ضعیف ترانجام گرفت.با آنکه بعد ازجنگ جهانی دوم افغانستان درکنفراسه فاتحین به مثابه یک کشور بی طرف شناخته شده بود، ولی بازهم افغانستان مانند بسیاری از کشورهای فقیر دیگر نقطه ی نیرنگی بین قدرت های استعماری جهان، شوروی سابق وجهان غرب قرارداشت. شورویها بوسیله برخی ازتحصیل کرده گان افغان ایدئولوژی انترناسیونال روسی به دنیای کهنه و بخواب رفتهء قبیله ی افغانستان را رشد دادند. نظام پادشاهی را توسط کودتای نظامی، سرنگون کردند. بعداً سرخ کودتای های نظامی در افغانستان باز شد. دردوران رژیم استبدادی خلق و پرچم می خواستند که توسط حزب خلق و پرچم غرورهای کاذب چند صد ساله مردم را درهم بشکنند، ولی چون خود خلقی ها و پرچمی ها آدمیان غافل ازسیرتمدن بودند و مردم

را تحقیر کردند. با آنهم با تمام کوشش سیاست استعماری انترناسیونالیسم روسی که می خواست دست تطاول بر منابع افغانستان بگوشد و قدرت مرکزی وابسته بخود را پایدار نماید، موفق نشد. شوروی ها از استعمار نرم به اصطلاح سیوسیالیسم روسی به جنگ و ویرانی مطلق در این سرزمین رسیدند.

بدبختانه که از چهاردهه بدین سو بر فراز کوه های هندوکش بیداد گری های بنیادگرایان مذهبی، تروریست های رهنمایی شده پاکستان، امریکا، انگلیستان، افق سیاسی و تاریخ افغانستان را قلم زده می روند.

آنچه در نیم قرن اخیر بر افغانستان گذشته خود نمونه گویائی از عدم استحکام قدرت مرکزی از جوشش درونی است و نتایج متصل شدن این سرزمین به قدرتهای بزرگتر است. اگرچه این روزها، در پی تجربه یکنیم دهه جمهوری اسلامی در افغانستان، اصطلاح غریزدگی، مورد خشم و گاه نفرت کثیری از مردمان ناراضی از عملکرد حکومت فاسد و ناکارآمد و دینکاران قرار دارد. اما، بی آنکه بخواهم به نتایج احمقانه ای که این واضعان از پیشگزاره های سخن خود گرفتند بپردازم، ناچارم اعتراف کنم که در واژه ترکیبی «غریزدگی» برآستی که حقیقتی مهم و اساسی نهفته است که ما هنوز هم به دقت به آن نپرداخته ایم. ادامه دارد.

\*\*\*

تورنتو نوامبر 2015، کانادا .